

این باره دست به قلم ببرند. وانگهی انتشار يك مجموعه فلسفی کار ناشر متفمن نیست. باید روزی به سنت ناشران معتبر جهانی اقتدا کرد و در رأس هر مجموعه، فردی اهل فن گماشت تا حدود و ثغور مجموعه را روشن کند و با آشنایی کامل پژوهندگان صاحب صلاحیت را انتخاب نماید.

به دلیل عدم رعایت همین ضوابط است که ناشر کتابی که ذکر آن رفت، نوشته دکتر سیدجعفر سجادی را در مجموعه‌ای جدید برای بار سوم چاپ کرده در حالی که چاپهای قبلی نوشته مؤلف درباره آثار و احوال شیخ شهاب‌الدین سهروردی هنوز هم در دسترس خوانندگان قرار دارد. و جالب اینکه ناشر با عدم آگاهی به مراتب فوق ادعا کرده است که کتاب برای اولین بار چاپ می‌شود. کتاب شهاب‌الدین سهروردی و سیری در فلسفه اشراق، بسط مقدمه ترجمه فارسی حکمت الاشراق<sup>۱</sup> سهروردی است که برای بار دوم بی هیچ تغییری در جشن نامه هانری کرین<sup>۲</sup> چاپ شد و اینک برای بار سوم با الحاق چند مبحث، که بیشتر از آنکه روشنگر باشند مخل نظم نوشته اصلی‌اند، طبع و نشر می‌گردد. در مجموع بالغ بر چهارپنجم کتاب از مقدمه مترجم بر کتاب حکمت الاشراق گرفته شده و فقط ۳۴ صفحه از مجموع ۱۵۶ صفحه کتاب مطالب الحاقی ثانوی است که درباره آن سخن خواهیم گفت.

از آنجا که این کتاب در واقع کم و بیش همان مقدمه بر ترجمه حکمت الاشراق است، بعد از پرداختن به ترجمه احوال شیخ - در يك صفحه - و ذکر کتابهای وی، ناگهان علت تألیف حکمت الاشراق را از زبان شیخ در مقدمه همان کتاب بیان می‌کند. مؤلف، در دنباله مطلب، به بهانه ذکر نظر قطب‌الدین شیرازی درباره شیخ شهاب‌الدین و حکمت اشراق ترجمه مقدمه شرح حکمت الاشراق وی را گاهی در داخل گیومه و گاهی بیرون آن نقل می‌کند بی آنکه به تفسیر سخنان قطب‌الدین پردازد و آن را مورد ارزیابی قرار دهد. نقل سخنان قطب‌الدین شیرازی، صفحات ۱۲ تا ۱۹ کتاب را پر کرده است. بگذریم از اینکه نقل قولی در هشت صفحه بی هیچ توضیح و تفسیری در کتابی که بیش از ۱۵۶ صفحه ندارد بی‌مورد است اما خواننده وقتی متعجب خواهد شد که در پایان کتاب (صفحات ۱۲۲-۱۳۵) در فصلی با عنوان «سخنی چند در اطراف کتاب حکمت الاشراق» متن کامل ترجمه مقدمه قطب‌الدین شیرازی را بر حکمت الاشراق می‌بیند. در همین فصل نیز مؤلف خود سخنی درباره کتاب حکمت الاشراق نمی‌گوید بلکه بعد از نقل کلمات شیخ اشراق مینی بر اینکه وی احیاء کننده «حکمت مشارقه» است، رشته سخن را به دست قطب‌الدین شیرازی می‌دهد و به نقل ترجمه مقدمه وی می‌پردازد. ترجمه‌ای که قبلاً عیناً در مقدمه ترجمه

## شیخ باز مقتول

دکتر سیدجواد طباطبائی

شهاب‌الدین سهروردی و سیری در فلسفه اشراق. تألیف دکتر سیدجعفر سجادی. تهران، انتشارات فلسفه، ۱۳۶۳، ۱۵۶ صفحه.



یکی از عمده‌ترین دلایل آشفتگی بازار کتاب فقدان نقادی علمی و عدم توجه خوانندگان به نقد و نقادی است و کمتر خواننده‌ای در ایران قبل از خرید کتاب به سراغ نقد آن می‌رود. نقد و بررسی کتابهای تازه نیز، در معدود نشریات تخصصی، یا اصولاً در اختیار عامه قرار نمی‌گیرد و یا بسیار دیر به دست ایشان می‌رسد. از سوی دیگر نقد در صورتی منشأ اثر خواهد بود که خود، موازین علمی نقادی را مراعات کند و منقد، نان به نویسنده قرض ندهد. این کلیات را که بایستی در جای دیگری به تفصیل بیان کرد در این مقدمه می‌آوریم تا با توجه به آن، نظری به کتاب اخیر دکتر سیدجعفر سجادی (شهاب‌الدین سهروردی و سیری در فلسفه اشراق) بیندازیم.

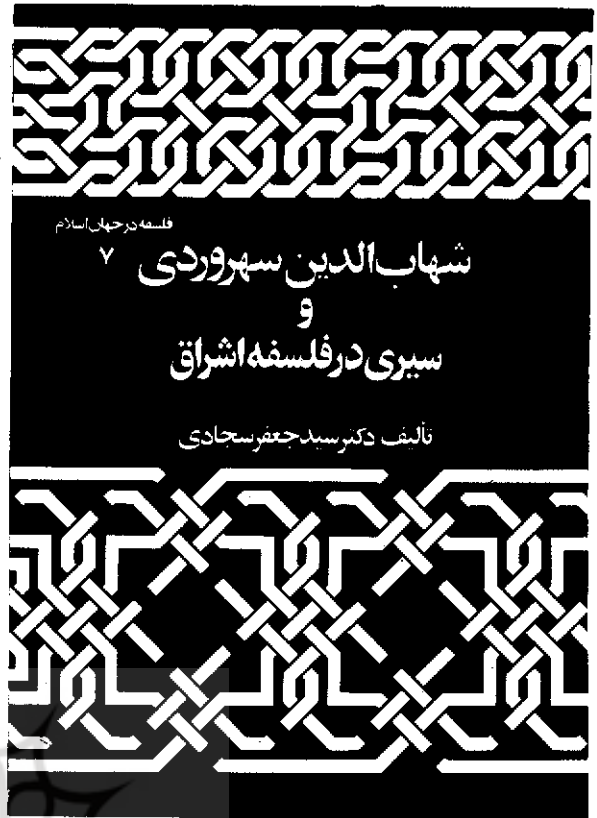
قبل از هر چیز بایستی سخنی درباره ناشر گفت. تاکنون سه کتاب از مجموعه «فلسفه در جهان اسلام» توسط «انتشارات فلسفه» به چاپ رسیده است. به طوری که از مقدمه ناشر بر این سه اثر برمی‌آید می‌توانیم او را از تهمت سودجویی میرا بدانیم و بگوییم که قصد خدمت و تبلیغ، داعیه او است. اما انتخاب سه کتاب اول مجموعه فلسفه در جهان اسلام، قبل از همه چیز مبین این واقعیت است که ناشر توجهی به هم سطح بودن کتابهای مجموعه ندارد. از سوی دیگر دو کتاب نخست مجموعه، درباره کندی و اخوان‌الصفاء، ترجمه است و اثر سوم تألیف، و جای آن داشت که از متخصصان ایرانی فلاسفه اسلامی خواسته می‌شد در

معنای سخن شیخ چیست و حکمت وی در مجموع تاریخ فلسفه ایران دوران اسلامی چه منزلت و مقامی دارد و نسبت آن با فلسفه‌ای که از فارابی تا ابن سینا تأسیس و تدوین شده بود چیست؟

در مورد منابع و مأخذ سهروردی نیز آنجا که سخن از عرفان یهودی و مسیحی در میان است، گفتار مؤلف سخت پریشان و گاهی متناقض است. ابتدا می‌گوید: «در مذهب یهود جنبه‌های اشراقی ضعیف است.» (ص ۲۰) در حالی که «مذهب مسیح جنبه‌های اشراقی قوی‌تری دارد.» (همانجا). ولی اندکی پایین‌تر اشاره می‌کند که «مع ذلك پاره‌ای از رسائل عهد عتیق سرشار از ذوق است» (همانجا). و دورتر درباره «داستانهای کشفی و شهودی» می‌گوید: «همان‌طور که اشارت رفت این‌گونه داستانها در عهد عتیق فراوان وجود دارد که پاره‌ای اصالت اسرائیلی دارد و پاره‌ای مربوط به ملل دیگر است. این‌گونه داستانها در عهد جدید نیز وجود دارد و البته نه باندازه عهد عتیق» (ص ۲۳).

بعد از اشاره‌ای به داستانهای رمزی و اینکه بعضی از اصطلاحاتی را که شیخ اشراق در بیان مکاشفات خود به کار گرفته با اصطلاحات مثلا مکاشفات یوحنا نبی مطابقت دارد بار دیگر نظری به «تعریف یا تعاریف فلسفه» (ص ۲۶ به بعد) انداخته شده که البته این بار هم همان کلیات قبلی تکرار شده‌اند. در این باب خواننده امروزی با اظهاراتی مواجه خواهد شد که او را سخت متعجب خواهد نمود. مثلا عبارت «الفلسفه‌هی العلم باحوال اعیان الموجودات علی ماهی فی نفس الامر بقدر الطاقة البشریه» به «حکمای قبل از ارسطو و افلاطون و به اصطلاح به اساطین الحکمه» نسبت داده شده و در بیان این سنت هیچ توضیحی داده نشده است. نقل حدیث و تکرار و تقلید سخنان حکمای ایران دوران اسلامی، امروز چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ مؤلف امروزی ناچار بایستی در حد توان خود از تذکره نویسی فراتر رود و در سخنان پیشینیان خود به تعمق پردازد و تصرف کند. ولی مؤلف گاهی فقط به نقل روایات و مآثورات پرداخته و گاهی نوشته خود را تا حد شعارهای روزنامه‌ای پایین می‌آورد و مثلا تفکر ارسطو را «فلسفه‌ای یک بعدی» می‌داند (ص ۲۸). جالبتر اینکه در رد فلسفه ارسطو می‌گوید: «از این رهگذر [یعنی رهگذر تعلیمات ارسطو] بشر به جایی نرسیده است، نه در قسمت علوم مادی و نه در کشف حقایق و اسرار و رموز عالم ماوراءطبیعت» (ص ۲۸-۲۹).

یک نفر پیر و مذهب تحصّلی امروزی نیز به راحتی می‌توانست چنین جمله‌ای در باب فلسفه ارسطو بنویسد، اما برای کسی که از دیدگاه حکمت اشراق در فلسفه ارسطو نظر می‌کند این عبارت و عباراتی که به دنبال آن می‌آید و در حد «فلسفه علمی»



حکمت الاشراق سهروردی نقل شده بود. بدین ترتیب قریب ۲۰ صفحه از کتاب به نقل سخنانی اختصاص یافته است که ضرورتی نداشت و مؤلف می‌توانست با نقل فقرات مهم مقدمه قطب الدین به تفسیر و توضیح آن پردازد و خواننده علاقمند را به ترجمه خود احواله کند.

مؤلف در توصیف نظر قطب الدین شیرازی درباره شخصیت شیخ شهاب الدین همان عباراتی را نقل می‌کند که در بیان نظر قطب الدین درباره حکمت الاشراق؛ و در واقع، فقط عبارت اول مقدمه قطب الدین به شیخ اشراق مربوط می‌شود و عبارات بعدی کلاً به بیان اهمیت کتاب حکمت الاشراق و توضیح حکمت ذوقی ناظر اند. در فصل دیگری که به دنبال نقل اول مقدمه قطب الدین شیرازی می‌آید از تعاریف فلسفه، ماهیت حکمت ذوقی و منابع شیخ اشراق سخن گفته می‌شود. اما فقط نیمی از صفحه ۱۹ به تعریف و توضیح فلسفه به طور کلی و حکمت ذوقی به طور اخص اختصاص داده شده و مسئله پراهمیت تبیین و توضیح مبادی و اصول حکمت اشراق به تکرار این بدیهیات (و تعریف به شرح الاسم) برگزار می‌شود که در نهایت مبنای «فلسفه بحثی»، استدلال است و «مقصود از حکمت ذوقی... حکمتی است که براساس یافت و کشف و شهود استوار است نه بر بنای برهان و استدلال...» (ص ۱۹) و البته، برای محکم کاری، این سخنان از زبان شیخ اشراق نقل می‌شوند ولی مؤلف توضیح نمی‌دهد که

افلاطون در افتاد» و مؤلف به درستی توضیح می‌دهد که «در هیچ يك از کتابهای شیخ این امر دیده نمی‌شود» (ص ۴۶). در این صورت چه دلیلی دارد که از تحقیقات بسیار ارزنده کرین صرف نظر شود و به نوشته دست سوم اقبال عنایت شود؟

در دنباله سخن نیز ملاحظاتی درباره فیثاغورسیان و نحله اصحاب نور آمده و کلیه آیات مربوط به نور- و ترجمه و توضیح آنها- (ص ۵۲-۶۲) به بهانه اینکه مبنای حکمت اشراق بر نور است در کنار سخنانی از خواجه عبدالله انصاری و... قرار گرفته و این جمله مقدمه‌ای است به نقل قولی در ۱۳ صفحه (ص ۶۷-۷۹) از حکمت‌الاشراق که بدون هیچ تفسیری نقل شده است. توضیحات مختصری که به دنبال نقل قولهای مذکور با عنوان بررسی تاریخی در جهت روشن کردن اهمیت نور در حکمت اشراق می‌آید نمونه‌ای عالی عقل جزئی و مذهب تحصیلی (پوزیتیویسم) سطحی حاکم بر دانشگاههای ایران است. مؤلف درباره حکمت اشراق به فواید آتش و نور می‌پردازد و بیانات وی در این خصوص بیشتر یادآور انشاهای دبستانی دهه‌های قبل درباره «فواید گوسفند» است تا سخنی ژرف درباره حکمت اشراق. می‌نویسد: «آتش یکی از ارکان زندگی و نیازهای مهم انسان بوده است و جای تعجب نیست اگر مورد احترام و ستایش واقع شده باشد. روشن است که آتش در آتشکده‌ها فوایدی برای انسانها داشته است زیرا هم نمودار سکونت و مسکونی بودن آن منطقه بوده و هم راهنمای مردم در شبهای تاریک، چنانکه سر بنای متارها ظاهراً همین باشد...» (ص ۸۳).

به هر حال، تنها بخش کتاب که اندک اهمیتی دارد فصل مربوط به «شیخ اشراق و فردوسی» است (ص ۸۹-۹۳) که علاوه بر تأکید بر مناسبات احتمالی بین کارسترگ فردوسی در احیای زبان فارسی و احیای حکمت ایران باستان توسط سهروردی اشاراتی نیز به تأثیر اخوان الصفا بر شیخ اشراق دارد. در حقیقت مشکل اساسی کتاب در همین چند صفحه طرح شده و به برخی مسائل تاریخی و اجتماعی قرون نخستین دوره اسلامی تاریخ ایران- اگرچه به اختصار- اشاره شده است.

همین تأکید بر معنای عمیق تجدید تاریخ باستانی ایران و احیای حکمت ایران باستان است که مؤلف را قادر می‌سازد همسویی تلاشهای شاعر و فیلسوف را درک کند. می‌نویسد: «شیخ شهاب‌الدین و فردوسی هر دو در صدد بیدار کردن حس ملیت و زنده کننده میراث گذشته‌اند، نهایت هر يك به رنگی دیگر؛ و این امر گرچه برای شاعر و ادیب حماسه سرای ملی همچون فردوسی يك وظیفه است لکن برای فیلسوف بزرگ مستقل‌الرأی همچون شهاب‌الدین بی سابقه و شگفت آور است.» (ص ۹۳).

طبیعی است که حکمت اشراق شیخ شهاب‌الدین سهروردی

فلیسین شاله است چه معنایی دارد؟ می‌گوید: «به هر حال روشن شد که نظام مقولای ارسطویی و اساس طبقه‌بندی مفاهیم ذهنی و کلیات بر اموری است که ساخته و پرداخته افکار يك بعدی است» (؟!). اگر نظام مقولای ارسطویی کارساز می‌بود می‌بایستی بشر تاکنون به کلیه اسرار جهان پی برده باشد «در حالی که نه تنها چنین نشده بلکه علی‌الدوام به نادانی و جهل بشر هم افزوده شده است.» (کذافی الاصل والعهده علی الراوی!) (ص ۲۹). مؤلف بعد از تأکید بر اهمیت «استدلال ریاضی» و «روش استدلال طبیعی» در جهت کشف حقایق علمی ناگهان به نقادی عقل نظری پرداخته و به استناد ابیاتی از مولوی تمامی رشته‌های خود را پنبه می‌کند.

مؤلف بار دیگر به مشکل مأخذ حکمت اشراق (ص ۴۳ به بعد) باز می‌گردد و این بار کلیاتی درباره تاریخ و تمدن ایران قبل از اسلام ارائه می‌دهد که به طور کلی ربطی به جوهر حکمت اشراق و رابطه آن با حکمت ایران باستان ندارد. برای نشان دادن روابط موجود بین فلسفه ایران باستان و حکمت اشراق نیز مؤلف نقل اقوال دیگران را وافی به مطلوب دیده و نظریات اقبال لاهوری را از رساله دکتری قدیمی و منسوخ وی در چهار صفحه خلاصه کرده است. خواننده‌ای که اندکی تحقیقات مربوط به سهروردی را دنبال کرده باشد متعجب خواهد شد که چرا در مجموع کتاب و خصوصاً درباره تأثیر فلسفه ایران باستان در حکمت اشراق از هائری کرین که نزدیک به نیم قرن راجع به حکمت اشراق به تحقیق پرداخته و بسیاری از مسائل و مشکلات مربوط به آن را عالمانه روشن نموده نامی برده نمی‌شود در حالی که از نوشته بی‌اهمیتی مانند سیر فلسفه در ایران چهار صفحه نقل قول می‌شود.

رساله اقبال از آن دست رساله‌های سطحی و بی‌اهمیتی است که ایرانیان هم در دانشگاههای خارج بسیار نوشته‌اند و نام اقبال لاهوری نیز نمی‌تواند اهمیت و حیثیتی برای کتاب مذکور کسب کند. اقبال لاهوری به طوری که محتویات کتاب وی نشان می‌دهد کوچکترین اطلاعی از سنت فلسفی و سیر آن در ایران نداشته و بسیاری از مطالب عالی را نیز بد فهمیده است. دکتر سجادی، خود به یکی از این مسائل اشاره نموده؛ اقبال لاهوری می‌گوید شیخ مقتول «در مورد قضایای مهم گوناگون با فلسفه

را در بافتی نامنسجم درهم آمیخته و در اختیار خواننده قرار داده است. هشت قرن بعد از قتل شیخ شهاب‌الدین - اگر از شروع قدیمی حکمت‌الاشراق صرف‌نظر کنیم - می‌توانیم به جرأت بگوییم که هیچ اثر مهمی دربارهٔ فیلسوفی که فقط فارابی، ابن‌سینا و صدرالدین شیرازی می‌توانند با وی برابری کنند نوشته نشده است. کتاب دکتر سجادی نشان می‌دهد که چگونه محققان و فلاسفهٔ معاصر ایرانی اگر هم توجهی به شیخ شهاب‌الدین سهروردی دارند در جهت «بازمقتول» کردن آن حکیم‌اند و نه زنده کردن فکر و اندیشه‌ای که بی‌هیچ تردیدی موقعیتی ممتاز و یگانه در مجموع فلسفهٔ ایران قبل و بعد از اسلام دارد. اینکه ما افکار حکمای غربی را از لابلای ترجمهٔ نوشته‌های دست‌دوم و سوم غربی مطالعه می‌کنیم شاید امری طبیعی باشد اما نگارنده از یادآوری این نکته که مهمترین نوشته‌ها و تحقیقات دربارهٔ شیخ اشراق متعلق به یک فرانسوی است که ما حتی توانایی ترجمهٔ آن را نیز نداریم در خود احساس شرم می‌کند.

- (۱) شیخ شهاب‌الدین سهروردی، حکمت‌الاشراق، ترجمه و شرح دکتر سیدجعفر سجادی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۵، ص یک-پنجاه و نه.  
 (۲) سیدجعفر سجادی، «شهاب‌الدین سهروردی و فلسفهٔ اشراق» در جشن‌نامهٔ هانری کربن، زیر نظر سیدحسین نصر، انتشارات انجمن فلسفهٔ ایران، تهران، ۱۳۵۶، ص ۱۲۵-۶۵.  
 (۳) در فرهنگ بزرگ فلاسفه که اخیراً توسط انتشارات دانشگاهی فرانسه به چاپ رسیده، در مادهٔ سهروردی، نگارنده در این باب توضیحات مفصل‌تری داده است:

“Sohravardi” in *Dictionnaire des Philosophes*, Presses Universitaires de France, Paris, 1984.

را نمی‌توان به محمل اجتماعی و معنای سیاسی آن تقلیل داد و آن را فلسفه‌ای اصالتاً سیاسی دانست اما جوهر تفکر سهروردی و شیوهٔ زندگی و سرانجام دردناک وی نمی‌توانند فاقد هرگونه محمل سیاسی باشند. سهروردی قبل از هر چیز فیلسوف است و به تفکر در باب مبادی و اسباب و لوازم تمدنی می‌پردازد که در بطن آن به وجود آمده و بالیده است. پس برای درک حکمت اشراق سهروردی توجه به زمانهٔ او و تمدنی که مبنای آن زمانه است اگرچه کافی نیست ولی ضروری است. سهروردی فیلسوفی است که دربارهٔ تداوم حکمت ایران باستان و تفکری که در ایران دوران اسلامی به وسیلهٔ فارابی تأسیس شده و با ابن‌سینا به اوج خود رسید اندیشیده است و این اندیشهٔ تداوم، اصالتاً اندیشه‌ای است دربارهٔ تداوم کلیت ایران، نه تنها ایران جغرافیا و تاریخ ظاهری، بلکه ایرانی باطنی که از ماورای مختصات این تاریخ و جغرافیا بر آن سیطره دارد. راز بقای این ایران باطنی که شیخ شهاب‌الدین خود را «مجدد» فلسفهٔ آن می‌داند - فلسفه‌ای که عمده‌تاً از حکمت مشاء متمایز است - همان تداوم فلسفی و تداوم تفکر آن است. جالب توجه است که سهروردی برخلاف فارابی، خود را مؤسس نمی‌داند. زیرا که در نظر وی خللی در بنیان استوار حکمت ایران باستان (یا به قول او و همچنین متأخرین مانند ملاصدرا و حاج ملاهادی سبزواری «فهلویون») به وجود نیامده است. آنچه از دیدگاه سهروردی حایز اهمیت است عبارت است از برجسته کردن تکیه‌گاه فلسفی تمدن ایرانی دوران اسلامی و تفکر در مبادی و لوازم وجودی آن تمدن...<sup>۲</sup>

از نظر شیخ شهاب‌الدین کوشش عمدهٔ حکمت اشراق عبارت بود از فراتر رفتن از صورت ظاهر شرع و تعبد جامعهٔ اهل سنت، در جهت نشان دادن وحدت جوهر فلسفی حکمت فهلویون و تفکر ایران دوران اسلامی و متزلزل کردن پایه‌های حکومت دنیوی و خلافت عباسی که بر ظواهر دین مبتنی بود.

مسائل و مشکلاتی از این قبیل، نه در کتاب شهاب‌الدین سهروردی و سیری در فلسفهٔ اشراق طرح می‌شوند و نه اصولاً مقدمات و مبانی تفکر شیخ اشراق به گونه‌ای به خواننده ارائه می‌شود که بتواند خود راهی به سوی حکمت اشراق بیابد. کتابی که مورد توجه ماست بیشتر از آنکه نوشته‌ای فلسفی با منطقی متین و استوار باشد، جنگی است که عناصر ناهمگن و نامتجانس

